

نقدی بر مقاله «پیرامون 'را' در زبان فارسی»

سیمین کریمی

استادیار گروه‌های خاورمیانه و

زبان‌شناسی آریزونا

مقاله تحقیقی «پیرامون را در زبان فارسی» نوشته دکتر محمد دبیرمقدم در مجله زبان‌شناسی، سال ۷، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۶۹، ص ۲-۶۰، پژوهشی جالب و مفید در زمینه نحو زبان فارسی است. مهمترین ویژگی این مقاله، بنظر این نگارنده، روش تحلیلی نویسنده و در نظر گرفتن ساخت‌های گوناگون و متنوع در ارتباط با پدیده را است. مؤلف در این مقاله زبان را بعنوان نظامی منسجم که قواعد کلی بر آن حاکم است در نظر گرفته و در چهارچوب این نظام کوشیده است نقشی مشخص از را ارائه نماید. از دیگر ویژگی‌های مثبت مقاله، کوشش نویسنده در تکیه بر این امر است که در بررسی يك پدیده زبانی به دو حوزه نحو و کلام نیاز است. بنظر این نگارنده، توجه به حوزه کلام در بررسی نحوی مسئله شایان توجه هر زبان‌شناسی است که خواستار ارائه توصیف دقیقی از ساخت زبان باشد. موفق بودن دکتر دبیرمقدم در تلفیق این دو حوزه مسئله‌ای است که در خلال این نقد مورد بررسی قرار خواهد گرفت. یکی دیگر از نکات جالب مقاله بحث نویسنده در مورد فرایند ارتقاء گروه اسمی به

جایگاه فاعل و مفعول و انتقاد وی از نظریه‌های پیشین در این زمینه است.^۱ دکتر دبیرمقدم به درستی اعلام داشته است که در جملاتی چون (۹۴ ب)، (۹۵ ب) و (۱۲۵ الف و ج) مندرج در آن مقاله ارتقاء گروه اسمی به جایگاه فاعل یا مفعول انجام نگرفته است. همانطور که وی اشاره کرده است، عدم تطابق فعل با فاعل در جمله (۹۵ ب) گواه بر این امر است که ضمیر آنها نمیتواند در جایگاه فاعل قرار داشته باشد.^۲

بررسی دکتر دبیرمقدم در مورد جملات (۱۶) و (۱۱۹) نیز درست تر از تحلیل ژیلبر لازار بنظر میرسد. گذشته از آنکه «ارتباط تنگ معنایی» مفهومی است مبهم و نامناسب در یک تحلیل دقیق زبانی، حضور و عدم حضور را در مورد جملات فوق بنظر نگارنده از قواعد کلی مربوط به کاربرد را در زبان پیروی می‌کند.^۳ مقالات تحقیقی و تحلیلی ای چون مقاله دکتر دبیرمقدم نه تنها خود تصویری گسترده از پدیده‌ای زبانی بدست میدهد، بلکه در جریان این گونه پژوهشها مسائل زبانی فراوانی مطرح میگردد که خود میتواند نقطه آغازی برای پژوهشهای بعدی قرار گیرد. بنظر نگارنده، زبانشناسی نوین فارسی در مرحله‌ای از پژوهش علمی قرار دارد که نیازی مبرم به انتشار چنین بررسیهای تحلیلی در چهارچوب آن احساس میگردد.

علیرغم ویژگیهای مثبت تحلیل دکتر دبیرمقدم، مسائلی در مقاله ایشان توجه این نگارنده را جلب نموده است که به بررسی پاره‌ای از آنها در چهارچوب این نقد میپردازیم. این مسائل در دو بخش «اشکالات کلی» و «مسائل تحلیلی» مطرح میگردد. در بخش سوم به پاره‌ای از مسائل که ایشان در ارتباط با تحلیل من از را (کریمی ۱۹۸۹) عنوان نموده‌اند اشاره خواهد شد.

۱- اشکالات کلی

۱.۱ یکی از ویژگیهای بنیادی پژوهشهای نوین زبانشناختی مشخص نمودن دقیق آن

۱. در مقاله مورد بحث به بررسی دکتر سهیلی (۱۹۷۶) و دکتر حاجتی (۱۹۷۷) اشاره شده است. دکتر پگی هاشمی پور (۱۹۸۹) بر اساس نظریه حاکمیت و وابستگی (Government and Binding) به تفصیل به بررسی پدیده ارتقاء فاعل در زبان فارسی پرداخته و آن را مردود دانسته است. این تحلیل ظاهراً از نظر نویسنده مقاله «پیرامون را» در زبان فارسی» دور مانده است.

۲. در مورد این جمله در متن این نقد به تفصیل صحبت خواهد شد.

۳. البته در هر زبانی همواره واحدهای واژگانی‌ای وجود دارند که از رفتار فردی و ویژه (idiosyncratic) برخوردارند. مثلاً داشتن در فارسی چنین وضعی دارد. بررسی چنین ویژگیهایی در چهارچوب پژوهش‌های واژگانی زبان جای دارد. در غیر اینصورت، نویسنده ناچار به ارائه توصیفهای معنایی مبهم و غیردقیق میگردد.

گونهٔ زبانی است که پژوهشگر در بررسی خود به آن نظر داشته است. در مقالهٔ مورد بحث، این اصل کلی و بنیادی از نظر دور مانده است. برای مثال جملات (۷۰)، (۷۱)، (۱۱۴) و (۱۱۵) گونهٔ نوشتاری است، جمله‌های (۱۱۱-۱۰۹) و نیز (۱۱۶) آمیخته‌ای از دو گونهٔ نوشتاری و گفتاری است و بقیه جمله‌های گفتاری اند. جملهٔ من کتابی خریدم که بخشی از تحلیل نویسنده بر اساس آن استوار است از گونهٔ گفتاری نیست. این جمله در گفتار بصورت

• به کتاب خریدم (اگر گوینده بر «مشخص» بودن کتاب تأکید نداشته باشد) و یا به کتابی رو خریدم (اگر کتاب از نظر گوینده «مشخص» باشد اما از نظر شنونده نامشخص باشد) بکار میرود.^۴

در تحلیل گونهٔ گفتاری، ارائهٔ شاهد از گونهٔ نوشتاری جهت تأیید یک بررسی زبانی امری متداول و پذیرفته است، اما استوار نمودن پایهٔ تحقیق بر مخلوطی از دو گونهٔ زبانی مغایر با روش پژوهشهای دقیق و علمی است.

۲.۱. نارسایی دیگر مربوط به تحلیل زبانی بر اساس مثال‌های سبکی است. دکتر دبیره‌قدم مثال‌های ۸۳-۸۱ را از بوف کور هدایت ارائه داده و از آنها در تحلیل نحوی خود یاری گرفته است، اگرچه در پانویس (۲۴) خود اذعان نموده که دکتر صادقی این جملات را «غیرعادی» تلقی کرده است. دکتر خانلری نیز وجود را را در چنین ساخت‌هایی ضروری دانسته است (ص ۱۳ از مقالهٔ مورد بحث). در نقدهای ادبی نیز به حذف را در بوف کور اشاره شده است (از جمله سیروس شمیسا، ۱۳۶۸) و این امر خود تأییدی است بر درستی شَم زبانی دکتر صادقی مبنی بر «غیرعادی» بودن چنین جملاتی. هدایت در آثار دیگر خود نیز در جمله‌هایی نظیر ۸۳-۸۱، و اصولاً در ساخت‌های موصولی، را بکار نبرده است و این امر نشان میدهد که حذف را در این گونه ساخت‌ها در آثار هدایت جنبهٔ صرفاً سبکی و یا فردی داشته

است. این شباهت به ساخت‌های سبکی در بوف کور، مقدمهٔ کتاب، بردهای نسبتی را ناقص‌الخلیل این دکتراست. تحلیل صرفاً دستوری و غیر سبکی است، دانسته‌اند. باید توجه داشت که قواعد سبکی اصولاً «هنجارگریز» اند و در چهارچوبی محدود و مشخص قواعد بنیادی نحوی را نقض میکنند.

۴. این جمله از نظر نحوی مشابه جمله‌ای است چون دیروز به دوست قدیمم رو تو دانشگاه دیدم. گوینده تعبیری «مشخص» از این دوست دارد اما شنونده در این تعبیر با گوینده شریک نیست.

۵. برای مثال در داستان «آینهٔ شکسته» مینو بسد: [آینهٔ کوچکی که شکسته بود] به دستم داد. در «گجسته دژ» می خوانیم که در ایوان قصر و یاد باروی چپ آن کشیک میکشید تا دختری که در رودخانه خودش را می شست ببیند. (نقل از مقالهٔ «زبان و سبک در آثار هدایت» کریمی ۱۳۷۱). در مورد تحلیل جمله‌ای چون انگشتری که در دست داشت بیرون آورد (لازار، ۱۹۸۲)، که در صفحهٔ (۴۰) از مقالهٔ دکتر دبیره‌قدم آمده است، رگ. مقالهٔ ۱۹۹۰ این نگارنده در مورد را.

۳.۱. پیترسون (۱۹۷۴) به پیروی از فیلمور (۱۹۶۸) فاعل را مبتدای اولیه دانسته است. در تحلیل دکتر دبیرمقدم، فاعل بعنوان «مبتدای اولیه» و گروه اسمی + را بعنوان «مبتدای ثانویه» معرفی شده‌اند. علاوه بر آن دکتر دبیرمقدم جزء اسمی در افعال مرکب را پس از عملکرد فرایند مبتداساز، مبتدای اولیه دانسته است. مثلاً گوشت در جمله گوشت بهتره بگی نخوره مبتدای اولیه تلقی شده است. از جمله پرسشهایی که در این زمینه مطرح می‌گردد یکی این است که اولاً چه دلیل نحوی برای درستی این ادعا وجود دارد که «... جزء اسمی در فعل مرکب تحت تأثیر عملکرد فرایند مبتداساز همیشه بصورت مبتدای اولیه ظاهر میشود.» (ص ۴۵). دوم اینکه گوشت در جمله گوشت دکتر گفت بهتره نخوره چه موقعیتی پیدا می‌کند؟ از آنجا که دکتر فاعل جمله (= مبتدای اولیه) است، آیا باز هم گوشت مبتدای اولیه تلقی میشود؟ چند مبتدای اولیه میتوان در جمله داشت و چه نوع محدودیتی بر تعداد مبتداها حاکم است؟ این پرسش در مورد مبتدای ثانویه نیز صادق است. برای مثال به جمله زیر توجه کنید:

(۱) *خانه رومینا رو من باعث شدم که علی بهش بفروشه.

در جمله (۱) دو مبتدای ثانویه وجود دارد و روشن است که این جمله غیردستوری است. اگر وجود دو مبتدای ثانویه در این جمله منجر به غیردستوری بودن آن شده است چرا وجود دو مبتدای ثانویه در جمله‌ای چون برتقال پوستش باید کند و یا بچه رو همین یکساعت باهاش بازی کن کاملاً دستوری است؟ مشخص نمودن محدودیتهای حاکم بر ساخت از ویژگیهای بنیادی بررسیهای زبانشناختی نوین است. این امر نشان میدهد که تعاریف صرفاً معنایی یا کلامی

(۳) پوشیدم لباسمو

(۴) به سپیده دادم کتابارو

در همه این مثال‌ها، مبتدای ثانویه (= صحنه‌آرای خبر) بعد از خود خبر آمده است.

۵.۱. موضوع دیگر مربوط به «فعل مرکب» در زبان فارسی است. دکتر دبیرمقدم می‌نویسد که «... جزء اسمی در ترکیب اسم + فعل که مجموعاً يك مقوله از افعال مرکب را تشکیل می‌دهد وقتی تحت تأثیر عملکرد فرایند مبتداساز قرار می‌گیرد، بصورت مبتدای اولیه تجلی میکند» (ص ۴۵). باید توجه داشت که ساخت‌هایی که از ترکیب مفعول مستقیم بدون + فعل تشکیل شده است بر اساس هیچیک از تحلیل‌های نحوی و مورفولوژیکی نوین نمیتوانند «مرکب» تلقی شوند. برای مثال کتاب خواندن بطور سنتی فعل مرکب تلقی شده است، حال آنکه کتاب خود يك گروه اسمی مستقل است که میتواند گسترش یابد. به جمله زیر توجه کنید:

(۵) هفته گذشته سه تا کتاب خیلی جالب خوندم.

سه تا کتاب خیلی جالب در این جمله اگرچه بدون را بکار رفته است اما از يك گروه اسمی مستقل شامل هسته و وابسته‌های پیشین و پسین تشکیل یافته است و نمیتواند جزء اسمی فعل مرکب بشمار آید. مسئله «مبتداسازی» جزء اسمی «فعل مرکب» خود شاهدی دیگر است بر اثبات این ادعا که این گونه ساخت‌ها نمیتوانند بعنوان پدیده‌ای مرکب تلقی گردند.^۷

۶.۱. در پانویس (۳۰) صفحه (۴۴)، دکتر دبیرمقدم اظهار داشته است که در جمله‌ای چون این باورکردنی نیست که رضا از همسرش جدا شده در مواردی که این دروساخت جمله حاضر نیست می‌گوئیم که فاعل ژرف ساختی آن PRO است. دکتر دبیرمقدم اشاره نکرده است که این مطلب را در چهارچوب چه نظریه‌ای ارائه داشته، اما از آنجا که به دفعات به نظریه حاکمیت و وابستگی (به تعبیر وی: نظریه حالت و مرجع) اشاره کرده است، ظن من این است که PRO را در مفهوم همان ضمیر غیر قاموسی بکار برده است که در چهارچوب این نظریه کاربردهایی مشخص دارد. اشکال در این است که این پدیده در ژرف ساخت جمله‌ای که دکتر

۷. اجزاء يك واحد مرکب، مثلاً گل و خانه در گلخانه نمیتوانند از هم جدا شوند و منفک شدن کتاب از کتاب خواندن خود دلیلی است بر غیر مرکب بودن این پدیده. نگارنده در مقاله (۱۹۸۷) خود به تفصیل نارسایی‌های مورفولوژیکی و نحوی این دسته از افعال «مرکب» را بررسی نموده و بر اساس ویژگی‌های جهانی واحدهای واژگانی مرکب تعاریفی بر وجود این نوع فعل مرکب در زبان فارسی را مردود دانسته است.

دبیرمقدم ارائه کرده است نمیتواند وجود داشته باشد، زیرا PRO (با حروف بزرگ) تنها در جایگاهی خارج از حوزه حاکم (حاکم در این مورد AGREEMENT است) قرار می‌گیرد (چامسکی، ۱۹۸۱، ص ۶۰، ۶۶، ۹۱ و نیز فصل دوم در Lasnik and Uriagereka، ۱۹۹۰). مثلاً در انگلیسی PRO در جملهٔ متمم مثال زیر، که فعل آن مصدری است و ناچار فاقد AGREEMENT است، میتواند قرار بگیرد:^۸

(۶) [John tried [PRO to win]

در مثال (۶)، جملهٔ متمم بدلیل مصدر بودن فعل، فاقد AGREEMENT است. بنابراین PRO در حوزهٔ حاکمیت نیست. از دیگر ویژگیهای نحوی PRO این است که ضمیری جایگزین آن نمیکردد. از سوی دیگر زبانهایی که ضمیر غیرمؤکد فاعلی در روستاخت آنها ظاهر نمیشود، چون زبانهای فارسی، ایتالیایی و اسپانیایی، به زبانهای Pro-drop یا Null-subject شهرت دارند. در جایگاه فاعلی این زبانها در ژرف ساخت pro (با حروف کوچک = small pro) قرار دارد که ویژگیهای نحوی خود را از شناسه فعلی میگیرد و ضمیر قاموسی نیز میتواند جایگزین آن گردد (Rizzi، ۱۹۸۲، Jaeggli، ۱۹۸۲).^۹ بنابراین PRO و pro دو پدیدهٔ متفاوت هستند که کاربرد نحوی متمایزی دارند و قاعداً pro باید مورد توجه دکتر دبیرمقدم بوده باشد.

۷.۱. اشکال دیگر در ارتباط با فاعل غیر قاموسی، حذف اودر مثالهای (۱۰۰ب)، (۱۰۱ب)، (۱۰۲ب) و نیز حذف آن در مثال (۱۰۸-ج) است. با توجه به پانوش (۳۰)، روشن نیست که در چهارچوب نظری دکتر دبیرمقدم، در ژرف ساخت آن دسته از جملات فارسی که فاعل آن غیر قاموسی است ضمیری وجود دارد که بعدها حذف میشود و یا PRO (و یا بصورت درست آن pro) در این جایگاه قرار دارد. در واقع دکتر دبیرمقدم به دو نوع تحلیل جهت توصیف ژرف ساخت فاعلهای غیر قاموسی قائل شده است. گذشته از آن، فرایند «حذف» یکی از گشتارهای نظریهٔ استاندارد چامسکی (۱۹۶۵) بوده است که با پیشرفت سریع این نظریه سالهاست متروک گردیده و در تحلیلهای زبانشناختی تازه کاربردی ندارد.^{۱۰}

۸. AGREEMENT آن بخشی از INFLECTION است که حالت فاعلی به فاعل می‌دهد و در نتیجه حاکم (government) محسوب می‌شود.

۹. در مورد ویژگیهای فاعل غیر قاموسی در فارسی ر.ک. فصل سوم رسالهٔ دکترای هاشمی پور (۱۹۸۹).

۱۰. البته دکتر دبیرمقدم مشخص ننموده است که حذف ضمیر و یا وجود PRO را در چهارچوب چه نظریه‌ای بکار برده است که این خود از مشکلات عمدهٔ مقالهٔ اوست.

۸.۱. دکتر دبیرمقدم با ارائه تنها يك جمله از هوپیر و تامسون (۱۹۸۰) در صفحه (۵۶) نظریه این نویسندگان را رد کرده است. مهمتر اینکه خواننده انگلیسی زبان بر اساس چکیده این مقاله که به انگلیسی در بخش پایانی مجله آمده است چنین استنباط می نماید که مقاله حاوی تحلیلی است انتقادی از بررسی ساختاری کریمی (۱۹۸۹) و بررسی کلامی هوپیر و تامسون (۱۹۸۰)، که این امر در مورد دو نویسنده اخیر صادق نیست.

۹.۱. دکتر دبیرمقدم نظریه Government and Binding را به حالت (بخشی) و مرجع (گزینی) ترجمه کرده است. نظریه حالت درحقیقت به Case Theory اطلاق میشود که خود بخشی از نظریه حاکمیت و وابستگی را تشکیل میدهد. در فرایند نحوی «حالت بخشی»، اصل حاکمیت اصلی بنیادی است اما این اصل تنها مختص حالت بخشی نیست و در مورد اصول دیگر زبانی، ازجمله «اصل مقوله تهی» (= Empty Category Principle) نیز کاربردی بنیادی دارد.^{۱۱} بنابراین ترجمه Government به «حالت بخشی» نه ترجمه ای لفظی است و نه گویای کاربرد آن در چهارچوب این نظریه.

۱۰.۱. نویسنده تقابل بین مبتدای ثانویه شدن و مبتدای ثانویه نشدن را در برگیرنده عواملی میداند که لازار (۱۹۸۲) پیشنهاد کرده است (ص ۵۴)، ازجمله: «میزان تمامیت معنایی فعل»، «داشتن فاصله معنایی میان فعل و مفعول»، «طولانی بودن گروه اسمی مفعول». نکته این است که در چهارچوب يك تحلیل دقیق زبانشناختی این تعاریف مفهومی ندارد: «تمامیت معنایی فعل» یعنی چه؟ «فاصله معنایی» و «طولانی بودن» بر اساس کدام معیار است؟

۲. مسائل تحلیلی

۱.۲. دکتر دبیرمقدم در تحلیل را این عنصر را نشانه مفعول صریح در فارسی امروز دانسته است (ازجمله در صحنه های ۳۴، ۴۳، ۵۵). این نتیجه گیری با اشکالی روبروست: از آنجا که نویسنده از جایگاه مفعول صریح بعنوان «بالا ترین جایگاه ها» صحبت کرده است، برداشت من این است که وی اصطلاح مفعول صریح را بعنوان يك اصطلاح ساختاری بکار برده است. با توجه به اینکه تنها يك جایگاه برای مفعول صریح وجود دارد، جملاتی که شامل دو گروه اسمی + را هستند (ازجمله برتقال 'پوستش' کندم و بچه رو همین یکساعت باهاش بازی کن) برای تحلیل

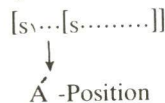
۱۱. رك. چامسکی (۱۹۸۱). این اصل جهانی در مورد ساخت های متنوع و گوناگون در همه زبانها کاربرد دارد.

ایشان مسئله انگیز است.^{۱۲} نویسنده در صفحه (۵۶) از مقاله خود اظهار میدارد که جملات ساده‌ای که حاوی دو رخداد را هستند نشانگر این امرند. «... که مفهوم مبتدای ثانویه يك نقطه نیست بلکه يك پیوستار است.» اگر منظور از پیوستار، پیوستار معنایی و کلامی است، توجیه ساختاری آن چگونه است و چطور با يك جایگاه مفعول صریح توافق می‌یابد؟ در جمله‌ای چون ماشین بستم درش (با تکیه روی فعل) وجود دو گروه اسمی + را، که به زعم دکتر دبیرمقدم نشانگر طیف مبتدای ثانویه است، در ارتباط با جایگاه مفعول صریح چه نوع توجیه نحوی مییابد؟ آیا درش در این جمله بخشی از طیف مبتدای ثانویه و در نتیجه «صحنه‌آر»ی خبری است که قبل از آن آمده است؟

۲.۲. دکتر دبیرمقدم در پانوش ۳۳ (ص ۵۱) مینویسد «... اسمهایی که با راهای نحوی- کلامی همراهند در A-position و اسمهایی که با راهای صرفاً کلامی ظاهر میشوند در A'-position قرار دارند.» این تمایزی است که در رساله این نگارنده (کریمی ۱۹۸۹) به تفصیل بیان شده است.^{۱۳} با این تفاوت که دکتر دبیرمقدم وقتی صحبت از «جایگاه مفعول صریح» می‌کند توصیفی ساختاری از دو نوع را و جایگاه آنها و نیز شرایط نحوی حاکم بر این دو جایگاه در چهارچوب نظری خود ارائه نمیدهد. در نتیجه خواننده متحیر می‌ماند که چگونه وجود يك جایگاه مفعول صریح و دو گروه اسمی + را در يك جمله ساده را توجیه نماید. پیشنهاد طیفی بودن مبتدای ثانویه نیز از ابهام جنبه ساختاری تحلیل دکتر دبیرمقدم نمی‌کاهد (رک. ۱.۲). از سوی دیگر خواننده آشنا با نظریه حاکمیت و وابستگی با توجه به پانوش

۱۲. تحلیل دکتر دبیرمقدم از این نظر مشابه تحلیل دکتر حاجتی است، با این تفاوت که دکتر حاجتی توصیفی دقیق و روشن از جایگاه مفعول صریح و فرایند راه‌یابی يك گروه اسمی به آن جایگاه ارائه داده است. از آنجا که تنها يك جایگاه برای مفعول صریح وجود دارد، تحلیل او نیز پاسخگوی وجود دو گروه اسمی در يك جایگاه مفعول صریح نیست. (رک. کریمی. ۱۹۸۹، ص ۱۱۲-۱۱۰).

۱۳. در رساله (۱۹۸۹) و نیز در مقاله (۱۹۹۰)، نگارنده A-Position را در مفهوم جایگاهی درون حوزه حاکمیت فعل، اسم، حرف اضافه، صفت و یا INFLECTION بکار برده است. به بیانی دیگر، A-Position در دو نوشته فوق شامل حوزه‌های گروه اسمی، فعلی، حرف اضافه، صفت و محدوده جمله (=S) است. منظور از A'-Position در این دو نوشته جایگاهی است ساختاری که اگر چه در ژرف ساخت وجود دارد، اما در حوزه حاکمیت هیچکدام از حاکم‌های نحوی قرار ندارد. جایگاه A'-Position در نمودار زیر مشخص شده است:



(۳۳) نمیداند ارتباط مفعول صریح (بعنوان بالاترین جایگاه مفعول ها) که دکتر دبیرمقدم را را نشانهٔ آن میداند و A'-position براساس کدام اصول و شرایط نحوی و ساختاری استوار است.

۳.۲. در مورد جملهٔ (۹۵ ب) و عدم تطابق ضمیر آنها با فعل در این جمله در مقدمهٔ این نقد صحبت شد. معهدا عدم امکان وجود را بعد از این گروه اسمی نیاز به بررسی بیشتری دارد. به جملهٔ (۹۵ ب) که در (۷) تکرار شده است توجه کنید:

$$(۷) \text{ آنها } \left\{ \begin{array}{l} \emptyset \\ * \text{ رو} \end{array} \right\} \text{ بنظر میرسد که خانه رو به مینا فروختند (= ۹۵ ب)}$$

دکتر دبیرمقدم در مورد این جمله اظهار میدارد که چون جملهٔ پایه فاقد فاعل قاموسی است بنابراین آنها میتواند مبتدای اولیه تلقی گردد و عدم وجود را نیز ناشی از همین امر است (ص ۴۶). مشابه این تحلیل را قبلا در مورد گوشت در جملهٔ گوشت بهتره بگی نخوره دیدیم: در چهارچوب نظری دکتر دبیرمقدم، به دلیل تهی بودن جملهٔ پایه از فاعل قاموسی، گوشت بعنوان مبتدای اولیه تلقی شده بود. ضمناً دیدیم که در جمله‌ای چون گوشت دکتر گفت بهتره بگی نخوره جملهٔ پایه خود دارای فاعل قاموسی است و بنابراین نقش گوشت در این جمله از دیدگاه نظری دکتر دبیرمقدم روشن نیست.

بنظر من عدم وجود را به دنبال ضمیر آنها در جملهٔ (۷) ناشی از ویژگی خاص دسته‌ای از افعال فارسی است که نگارنده آنها را «لازم واقعی» (Pure intransitive) نامیده است (کریمی ۱۹۹۰). در زیر تحلیلی از ویژگی‌های نحوی این افعال ارائه میگردد. در چهارچوب نظریهٔ حاکمیت و وابستگی، یک گروه اسمی تنها به جایگاهی میتواند ارتقاء یابد که آن جایگاه از نظر نقش معنایی تهی (θ-role) باشد.^{۱۴} مثلا جایگاه فاعل فعل seem در انگلیسی از نظر معنایی تهی است. بدین معنا که هیچ محدودیت معنایی بر اسمی که در جایگاه فاعلی این فعل قرار می‌گیرد حاکم نیست. بنابراین هر نوع فاعلی از جمله فاعل تهی (= there, it = dummy subject)، میتواند در این جایگاه قرار بگیرد. جایگاه فاعل فعل بنظر

۱۴. عدم وجود نقش معنایی (θ-role) به مفهوم عدم وجود ویژگیها و محدودیتهای خاص معنایی جهت‌گزینش فاعل یا مفعول است. نقش‌های معنایی شرایطی چون [جاندار بودن]، [زنده بودن] و غیره، بر فرایند گزینش فاعل یا مفعول اعمال مینماید. رك. فصل هفتم کتاب Radford (۱۹۸۸).

رسیدن در فارسی نیز فاقد نقش معنایی (θ -role) است.^{۱۵} بنابراین مانعی برای ارتقاء آنها در جمله (۹۵ ب) به جایگاه فاعلی جمله پایه نیست، اما همانطور که دکتر دبیرمقدم اشاره کرده است، عدم تطابق فعل با ضمیر نشانگر این امر است که آنها در جایگاه فاعلی نیست. پرسشی که در این مرحله مطرح میشود این است که عدم وجود را در این مورد از چه نوع محدودیت نحوی تبعیت می‌کند؟ همانطور که اشاره شد، نگارنده این فعل و افعال دیگری چون امکان داشتن، احتمال داشتن، بنظر آمدن و غیره را بعنوان افعال «غیر شخصی» و در زمره افعال لازم واقعی (Pure intransitive) طبقه‌بندی نموده است. از ویژگیهای افعال لازم واقعی این است که قادر به دادن حالت مفعولی به يك گروه اسمی نیستند.^{۱۶} چامسکی (۱۹۸۱، ص ۱۱۳، شماره ۴۰) در این زمینه مینویسد «يك عنصر فعلی تنها در صورتیکه قادر به دادن نقش معنایی به فاعل خود باشد میتواند به يك گروه اسمی که بر آن حاکم است 'حالت' بدهد». از آنجا که فعل حالت «مفعولی» به گروه اسمی میدهد، «حالت» در نوشته چامسکی «حالت مفعولی» است. اگرچه چامسکی این فرضیه را «قوی» دانسته است، اما محتوای آن در مورد افعال غیر شخصی زبان فارسی صادق است: از آنجا که این افعال نقش معنایی به فاعل نمیدهند، قادر به بخشیدن حالت مفعولی به يك گروه اسمی نیز نیستند. این امر عدم امکان وجود را در جمله (۹۵ ب) توجیه می‌نماید.^{۱۷}

۴.۲. از دیگر نارسائیه‌های مقاله دکتر دبیرمقدم تحلیل ساخت من لجم گرفت و من خوشم آمد در پانویس (۹) در صفحه (۱۲) است.^{۱۸} نویسنده این جمله‌ها را بترتیب از ژرف ساخت لجم من

۱۵. شایان توجه است که یکی از ویژگیهای زبانهای Null-Subject، که فارسی نیز از مقوله آنهاست، عدم کاربرد فاعل تهی (چون it و there) در جایگاه فاعلی چون بنظر رسیدن است. این ویژگی در مورد دیگر زبانهای Null-Subject، از جمله ایتالیایی و اسپانیایی نیز صادق است. (Jaeggli: ۱۹۸۲; Rizzi: ۱۹۸۲).

۱۶. در مقاله نگارنده این نقد (۱۹۹۰)، افعال فارسی از نظر «حالت بخشی» به دو گروه لازم واقعی (Pure intransitive) (مانند افعال غیر شخصی) و افعالی که میتوانند حالت نحوی مفعولی به يك گروه اسمی بدهند (Oblique Case assigner) تقسیم شده‌اند. گروه دوم بسیاری از افعالی را که در چهارچوب دستور سنتی «لازم» تلقی شده‌اند نیز در بر می‌گیرد. از جمله فعل رفتن (این راه را رفته‌ام)، باعث شدن (سازان رو من باعث شدم این کار رو بگیره). در مورد افعال دسته دوم باید بین آن دسته از افعال که به يك گروه اسمی اجباراً حالت مفعولی می‌بخشند (مثل دیدن، باعث شدن) و آن دسته که چنین اجباری در زمره ویژگیهای واژگانشان ذکر نشده است (چون فکر کردن) تمایز قائل شد.

۱۷. بر اساس این تحلیل، فعل جمله پایه (= باعث شدم) در مثال (۹۴ ب) از مقاله دکتر دبیرمقدم، از آنجا که لازم واقعی نیست، قادر است به علی حالت مفعولی ببخشد.

۱۸. نویسنده تحلیلی مشابه برای جمله هرکس را خوش آید (ص ۳۳) ارائه داده است.

گرفت و خوش من آمد مشتق دانسته است. این فرایند را دکتر دبیرمقدم به تبعیت از فرایند «فك اضافه» (دکتر صادقی ۱۳۴۹) پیشنهاد کرده است، حال آنکه جملهٔ دل من ثروت می خواهد، که بعد از فك اضافه به من دلم ثروت می خواهد تبدیل میشود، با جملات دکتر دبیرمقدم در پانوش (۱۲) تفاوتی بنیادی دارد. به این معنا که روساختی بصورت لِح من گرفت و خوش من آمد وجود ندارد. بنابراین وجود چنین ژرف ساخت‌هایی مغایر باشم زبانی است. گذشته از آن فرایند فك اضافه در این مورد باید اجباراً عمل کند، درحالی‌که در مورد مثال‌های دکتر صادقی چنین اجباری وجود ندارد. ناچار باید به دو نوع قاعدهٔ فك اضافه قائل شد: اجباری و اختیاری که این امر نیز مغایر با دقت و سادگی است که از ویژگیهای بنیادی دستور بشمار می‌آیند.

۵.۲. دکتر دبیرمقدم در صفحه (۵۶) مینویسد «در مواردی فرایند مبتداساز الزاماً بر ساخت‌های موصولی عمل کرده و درواقع صورت ژرف ساختی این جملات اصلاً بکار نمی‌رود.» سپس جملهٔ (الف ۱۲۱) را بعنوان شاهد ارائه داده است. این جمله در (۸) تکرار شده است:

(۸)* [من که می بینی] حریف پنج نفر هستم (= ۱۲۱ الف)

این جمله پس از فرایند مبتداسازی بصورت (۹) (= ۱۲۱ ب در مقاله دکتر دبیرمقدم) بکار میرود.

(۹) [مَنْ که می بینی] حریف پنج نفر هستم (= ۱۲۱ ب)

براساس شِم زبانی نگارنده، دو جملهٔ الف و ب هر دو دستوری اند، اما تعبیرهای متفاوتی دارند. در (۹)، من درواقع مفعول می بینی تعبیر می شود: [این منی رو که توداری می بینی]، حریف

پنج نفر هستم، در جملهٔ (۸)، من فاعل جملهٔ پایه تلقی میشود. این امر در جملهٔ زیر به گونه‌ای روشن تر مشخص میگردد.

(۱۰) [من که می بینی حریف پنج نفر هستم بخاطر اینه که روزی چند ساعت ورزش می کنم. بطورکلی کاربرد را از اصول و قواعد یکنواخت پیروی می کند. هر جا که براساس ساخت جمله دو نوع تعبیر امکان پذیر باشد، حضور و عدم حضور را بیانگر یکی از تعبیرها خواهد بود.

۶.۲. در صفحهٔ (۵۰) نویسنده جهت نشان دادن تفاوت رای کلامی با رای نحوی- کلامی جملات زیر را ارائه داده است:

(۱۱) برادرم [مردی که دیروز به خانه ما آمد] را نمی‌شناسد (= ۱۱۵)

(۱۲) * [مردی که ما دیروز دیدیم] معلم است (= ۱۱۶)

در تحلیل دکتر دبیرمقدم را بعد از ساخت موصولی در (۱۱) رای نحوی - کلامی است، درحالی‌که در (۱۲) این را صرفاً کلامی است. از نظر وی غیردستوری بودن (۱۲) روشنگر تمایز بین رای کلامی و رای نحوی - کلامی است. تفاوت جمله‌های (۱۱) و (۱۲) توجیهی کاملاً ساختاری دارد. از این دیدگاه، کل ساخت موصولی مردی که ما دیروز دیدیم در (۱۲) فاعل جمله پایه است، بنابراین نمیتواند حالت مفعولی داشته باشد، درحالی‌که در جمله (۱۱) کل ساخت موصولی مردی که دیروز به خانه ما آمد مفعول جمله پایه است و را گرفتن آن نیز طبیعی است. غیردستوری بودن جمله (۱۰۲ ب) نیز چون (۱۲) توجیهی ساختاری دارد. این جمله در زیر تکرار شده است.

(۱۳) * [مردی رو که با من صحبت کرد] معلم است (= ۱۰۲ ب)

مردی در این جمله با فاعل جمله موصولی هم مرجع است. از سوی دیگر فعل جمله پایه نیز فعل لازم است. بنابراین گروه اسمی مردی از هیچ راه نمیتواند حالت مفعولی بیابد.

۳- مسائل مربوط به رساله کریمی (۱۹۸۹)

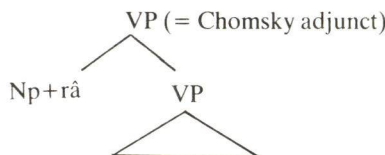
در این بخش پاره‌ای از مسائل که مستقیماً به برداشت دکتر دبیرمقدم از رساله نگارنده مربوط میشود عنوان خواهد شد.

۱.۳. همانطور که یادآور شدم دکتر دبیرمقدم اظهار میدارد که راهای نحوی - کلامی در A(argument) position و راهای صرفاً کلامی در \acute{A} -position قرار می‌گیرند. ایشان همچنین اضافه کرده‌اند که «در تحلیل کریمی این وجوه تمایز مورد توجه قرار نگرفته و برای حضور را با اسمهایی که در این دو جایگاه، یعنی A-position (جایگاه بنیادی) و \acute{A} -position (جایگاه غیر بنیادی) ظاهر میشوند، یک توصیف منفرد صرفاً نحوی ارائه گردیده است.» در رساله (۱۹۸۹) نگارنده، تمایز بین جایگاه بنیادی (در حوزه حاکمیت یک حاکم نحوی) و غیر بنیادی (خارج از حوزه حاکمیت یک حاکم) در قاعده‌های ۷۳ و ۷۴ (ص ۸۵ و ۸۶) آن رساله آمده است. آنچه این قواعد بیان می‌کنند این است که مفعول صریح در صورت مشخص بودن در جایگاه بنیادی ظاهر میگردد و هر اسم دیگری که مفعول (بعنوان اعم، نه صرفاً مفعول صریح) واقع شود در جایگاه غیر بنیادی جای می‌گیرد. آنچه اهمیت دارد این است که در چهارچوب نظریه حاکمیت و وابستگی قرار داشتن یک عنصر زبانی در جایگاه

غیر بنیادی ناشی از عوامل کلامی چون Topic (مبتداسازی)، Contrast (تقابل)، Focus و غیره می باشد. بنابراین، توصیف نحوی من بمنزلهٔ قالبی است برای شکل دادن به فرایندهای حوزهٔ کلام. لازم به تذکر است که در مقالهٔ ۱۹۹۰ این نگارنده علاوه بر اینکه ارتباط جایگاه غیر بنیادی با عوامل کلامی روشن تر ارائه شده، کاربرد را بر اساس قاعده‌ای ساده و کلی مطرح گردیده است، بطوریکه گروه اسمی + را، چه بعنوان مفعول صریح و چه مفعول بمفهوم عام، هرگز در حوزهٔ حاکمیت هستهٔ قاموسی قرار نمی گیرد.^{۱۹} معهداً تمایز مفعول صریح و آنچه در رسالهٔ (۱۹۸۹) و نیز در مقالهٔ (۱۹۹۰) مقیدکنندهٔ ضمیر (clitic binder) خوانده‌ام در تمایز ساختاری الحاقی (adjunct) و غیر بنیادی (A' -position) تبلور یافته است.^{۲۰} به این معنا که گروه‌های اسمی که مقیدکنندهٔ ضمیر هستند در جایگاه غیر بنیادی جایگزین میگردند و مفعول صریح + را در جایگاهی الحاقی خارج از حوزهٔ حاکمیت فعل قرار می گیرد. این تحلیل نسبت به بررسی (۱۹۸۹) از این نظر ارجحیت دارد که تصویری یگانه از را ترسیم می کند: گروه اسمی + را همواره خارج از حوزهٔ حاکمیت قرار می گیرد. این تحلیل از دیدگاه یادگیری زبان اول نیز با توجه به صراحت و سادگی دستور در برگیرندهٔ پیامدهایی است. تحلیل این نگارنده از را در رسالهٔ (۱۹۸۹) و نیز در مقالهٔ (۱۹۹۰)، از آنجا که چهارچوبی

۱۹. تفاوت تحلیل (۱۹۸۹) که مفعول صریح + را را در حوزهٔ حاکمیت فعل قرار میدهد و تحلیل (۱۹۹۰) که این عنصر را خارج از حوزهٔ حاکمیت فعل فرض نموده است ناشی از مشاهدهٔ تمایزهای نحوی مفعول صریح مشخص (+ را) و غیر مشخص (بدون را) است. مفعول صریح مشخص (+ را) آزادانه در جایگاههای متفاوت، بویژه در ابتدای گروه فعلی، قرار میگیرد و از این نظر با مفعول صریح غیر مشخص (بدون را) که بطور عادی در کنار فعل جای می گیرد تفاوت دارد. همین تفاوت باعث شده است که بسیاری از دستورنویسان و زبانشناسان، از جمله دکتر دبیرمقدم، مفعول صریح بدون + را فعل مرکب تلقی نمایند، حال آنکه چنین «فعل مرکبی» همهٔ ویژگیها و اصول نحوی و صرفی واحد مرکب زبانی را زیر پا میگذارد. پیامد دیگر ناشی از رفتار آزادانهٔ مفعول صریح + را این است که گروهی از زبانشناسان جایگاه این مفعول را در ابتدای گروه فعلی تعیین نموده اند. تمایزهای نحوی مفعول صریح مشخص و غیر مشخص در فصلی مربوط به Persian Word Order and DP Hypothesis نوشتهٔ این نگارنده، به تفصیل بحث شده است.

۲۰. پدیدهٔ «مقیدکنندهٔ ضمیر» (clitic binder) در برگیرندهٔ فك اضافه (دکتر صادقی ۱۳۴۹) و استسناخ (دکتر حاجتی ۱۹۷۹) است. ضمناً «الحاقی» (adjunct) در مفهومی که بطور سنتی Chomsky adjunct خوانده میشود بکار رفته است. نمودار زیر نمایشگر این پدیده است:



ساختاری برای بررسی کاربرد را با توجه به مسائل کلامی فرض نموده است. نه تنها در برگیرنده جملات دستوری (۱۴) - (۱۶) زیر می‌گردد، بلکه غیر دستوری بودن جملات (۱۷) و (۱۸) را نیز توجیه می‌نماید:

(۱۴) من کتاب ساسان رُ به سپیده دادم.

(۱۵) سپیده رو، من کتاب ساسان بهش دادم.

(۱۶) ساسان من کتابشو به سپیده دادم.

(۱۷) * ساسان من کتابشو سپیده رو بهش دادم.

(۱۸) * ساسان سپیده رو من کتابش بهش دادم.

در جمله (۱۵)، سپیده رو هم مرجع است با ش و در تحلیل من در جایگاه غیر بنیادی قرار دارد. در (۱۶)، ساسان با ش هم مرجع می‌باشد و باز هم در جایگاه غیر بنیادی است. در (۱۷) ساسان در جایگاه غیر بنیادی است اما اشکال این جمله در این است که سپیده رو، که مقیدکننده ضمیر است و باید در جایگاه غیر بنیادی قرار داشته باشد، درون جمله قرار گرفته است. در جمله (۱۸) ساسان و سپیده رو هر دو مقیدکننده ضمیر هستند و باید در جایگاه غیر بنیادی باشند. اما از آنجا که تنها یک جایگاه غیر بنیادی در هر جمله وجود دارد، این جمله نیز غیر دستوری است.^{۲۱} این تحلیل در مورد رساله (۱۹۸۹) و نیز مقاله (۱۹۹۰) این نگارنده صادق است، در حالی که تحلیل دکتر دبیر مقدم که یک چهارچوب روشن و دقیق ساختاری ارائه نمیدهد قادر به توجیه غیر دستوری بودن جمله‌های (۱۷) و (۱۸) نیست.

۲.۳. در خلال ارائه تحلیل این نگارنده از را در رساله (۱۹۸۹)، دکتر دبیر مقدم بطور مکرر صفت «مشخص» (specific) را بکار برده است، بدون آنکه تعریف این اصطلاح را به گونه‌ای که به تفصیل در رساله اینجانب (ص ۶۵-۶۰) آمده است ارائه دهد. بر اساس این تعریف، مشخص بودن ناشی از انتخاب عضوی از یک مجموعه است. این تعریف با مصداق عینی تفاوت دارد زیرا مشخص در تعریف من بر بسته نمودن عضوی از میان مجموعه‌ای مرکب از اعضایی است که ویژگی یا ویژگی‌های مشترک دارند. بر اساس این تعریف، شیر در جمله سرکه شیر را می‌برد (= ۷۳) و گوسفند در می‌دانید چطور گوسفند را می‌کشند (= ۷۴) مشخص اند، زیرا در جمله اول شیر از میان مجموعه مایعات بر بسته و مشخص شده است و در مورد جمله دوم گوسفند از میان حیواناتی که ذبح میشوند. مثلاً تعبیر جمله (۷۳) در مقاله

۲۱. شایان توجه است که در چهارچوب نظریه Barrier چامسکی (۱۹۸۶) بیش از یک position - A' در جمله وجود دارد، اما بر اساس اصول حاکم بر آن نظریه پیامدهای ناشی از این تحلیل در چهارچوب آن نظریه نیز پذیرفته است.

دکتر دبیرمقدم چنین است: سرکه شیر را می برد، نه آب یا هر نوع مایع دیگر را. بر اساس تعریف نظری من از «مشخص» کاربرد را با شیر و گوسفند طبیعی است درحالیکه مصداق عینی، که با تعریف من تفاوت دارد، پاسخگوی وجود را در این جملات نیست.

۳.۳. در صفحه ۲۹) دکتر دبیرمقدم اظهار داشته است که مکانیزم تحلیلی این نگارنده بطور غیرمستقیم بیانگر این امر است که دو مفعول صریح در یک جمله ساده وجود دارد، زیرا بر اساس این تحلیل اتاق و ش در جمله ای چون اتاق درش بستم هم مرجع بوده و در نتیجه دارای یک حالت نحوی (= oblique) است. باید گفت که چنین برداشتی در مورد تحلیل هایی صدق میکند که گروه اسمی + را را در جایگاه مفعول صریح قرار میدهد (از جمله دکتر حاجتی ۱۹۷۹ و دکتر دبیرمقدم که گروه اسمی + را را در بالاترین جایگاه مفعول قرار داده اند). بنابراین اتاق درش بستم برای چنین تحلیل هایی مسئله انگیز است زیرا دو گروه اسمی نمیتواند در یک جایگاه مفعول صریح قرار بگیرد. حال آنکه در تحلیل من اتاق در جمله اتاق درش بند مقیدکننده ضمیر بوده و در نتیجه در جایگاه غیر بنیادی (A' - position) قرار دارد. بنابراین چون این عنصر در جایگاه مفعول صریح قرار ندارد مکانیزم تحلیلی من با مسئله ای روبرو نخواهد بود. این امر در مورد left-dislocation نیز صدق می کند:

(19) John, I can't stand him

در این جمله John و him هم مرجع بوده و در نتیجه هر دو از نظر «حالت» مفعول هستند. تنها him در بطن جمله اصلی و در جایگاه مفعول قرار دارد درحالیکه John در جایگاه غیر بنیادی است.

۴.۳. در صفحه ۳۸) از مقاله دکتر دبیرمقدم می خوانیم که «... او (کریمی) رخداد را بعنوان نشانه مبتدا را با عناصری که حاوی خبر نوست برای تحلیل هایی که را را نشانه مبتدا خوانده اند (همچون تحلیل پیترسون و ویندفور) مسئله انگیز تلقی کرده است.» در این زمینه باید اظهار کنم که یکی از ایرادهای من به تحلیل پیترسون (۱۹۷۴) این بوده است که او را را نشانه مبتدا فرض نموده، مبتدا را نیز مترادف با اطلاع «مفروض» دانسته است (ص ۵۴ از رساله پیترسون). از آنجا که را با ضمائر پرسشی، مبتداهای تقابلی و نیز Focus بکار میرود و این سه گروه حاوی خبر نو (= غیر مفروض) هستند، تلقی نمودن را بعنوان نشانه مبتدا (= مفروض) با واقعیت کاربردی این پدیده در تناقض است. دکتر دبیرمقدم بر اساس توصیف خودشان از مبتدا، که با توصیف پیترسون مطابقت ندارد، ایراد من به تحلیل پیترسون را ناروا تلقی کرده اند.

۵.۳. دکتر دبیرمقدم در مقاله خود به دفعات تکرار کرده است که بر این باور است که بین حوزه نحو و حوزه کلام (discourse) ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد. ضمناً بر این نگارنده خرده گرفته است که توصیفی نحوی و ساختاری، بدون در نظر گرفتن عوامل حوزه کلام، از را ارائه داده‌ام.

جالب اینجاست که من نه تنها با دکتر دبیرمقدم در مورد ارتباط حوزه نحو و حوزه کلام موافق هستم، بلکه در رساله خود نیز به دفعات به این مسئله اشاره کرده و توصیفی نحوی بر اساس مسائل مربوط به حوزه کلام ارائه داده‌ام.^{۲۲} بازتاب توجه به هر دو حوزه در ابتدای رساله اینجانب (صفحه IX) نیز منعکس گردیده است: ضمن تشکر از دکتر محمدرضا باطنی که به من نحو و دستور زایشی را آموخته‌اند نوشته‌ام «ایشان (دکتر باطنی) سالها پیش بمن یادآوری کردند که نحو فارسی بدون توجه به عوامل ویژه کلامی کاملاً قابل درک نیست.» بنابراین دکتر دبیرمقدم اولین کسی نیستند که رابطه بین کلام و نحو را کشف کرده باشند. باید توجه داشت که مسائل کلامی در چهارچوب نظریه حاکمیت و وابستگی بصورت Focus، مبتدا، تقابل، و ویژگیهای مربوط به واژه‌های پرسشی و دیگر مسائلی که ناشی از عوامل کلامی هستند در سطوح مختلف، از جمله در S-Structure و Logical Form (LF) با توجه به شرایط و اصولی خاص بررسی میشوند. بدین معنا که تحلیل نحوی چون قالبی ویژگیهای درون جمله را که ناشی از عوامل کلامی هستند در بر میگیرد. تحلیلی که قالبی نحوی برای بررسی جابجائیهای ناشی از عوامل کلامی ارائه میدهد نه تنها تصویری دقیق‌تر از ساخت زبان بدست میدهد بلکه عدم وجود ساخت‌های غیردستوری را نیز که در چارچوب یک نظریه صرفاً کلامی بطور یکپارچه و دقیق قابل پیش‌بینی نیستند توجیه می‌کند: برای مثال در قالب چنین توصیفی مشخص می‌گردد که چرا را بعد از مفعول حرف اضافه‌ای و یا بعد از متمم‌های هسته اسمی درون یک ساخت اضافه و یا با فاعل و اسم هم مرجع آن و یا عنصر اسمی در ساخت اسم + فعل اسنادی نمیتواند ظاهر شود (به دلیل اینکه همه این عناصر یا در حوزه یک حاکم (مثلاً حرف اضافه یا هسته اسمی) قرار دارند و یا با چنین عنصری

۲۲. در تحلیل را نگارنده تأکید کرده است که این پدیده تنها بعنوان نشانه مبتدا (یعنی یک پدیده کلامی) نمیتواند تلقی گردد (از جمله در ص ۸۳). این تحلیل سه ویژگی را توأماً مورد توجه قرار داده است: ویژگی نحوی (حالت مفعولی داشتن)، ویژگی معنایی (مشخص بودن) و ویژگی کلامی. در مورد ویژگی کلامی، قرار گرفتن گروه اسمی + را در جایگاه غیر بنیادی بازتابی است از تأثیر عوامل کلامی چون مبتدا، تقابل و Focus بر ساخت نحوی که منجر به تغییر بنیادی آرایش جمله میگردد. ارتباط حوزه نحو و حوزه کلام در بررسی مربوط به آرایش جمله (word order) در فصل‌های ۳ و ۴ از رساله اینجانب نیز رعایت شده است.

هم مرجع هستند).

باید توجه داشت که در توصیف کارکرد يك پدیده زبانی، سه ویژگی دقیق، جامع و ساده بودن قواعدی که ارائه میشوند اهمیت فراوان دارد، زیرا این قواعد بازتابی است از فرضیه پردازی كودك در فرایند یادگیری زبان اول: كودك از میان قواعدی که بر پایه داده‌های زبانی در ذهن خود طرح میکند، ساده‌ترین و جامع‌ترین آنها را انتخاب می‌نماید. بنابراین كودك کاربرد را را باید بر اساس قواعد دقیق فرا گیرد.^{۲۳}

۴- پیامد

مقاله دکتر دبیرمقدم بطور کلی فاقد دقت لازم در توصیف‌های ساختاری است. برای مثال نامیدن پدیده‌ای بنام مفعول صریح در بر گیرنده يك تحلیل دقیق توصیفی بمعنای نوین آن نیست. بدون ارائه ویژگیهای نحوی مفعول و شرایط و اصول حاکم بر آن، توصیف ساختاری در حد يك توصیف سنتی متوقف میماند و کارآیی و دقت بررسیهای زبانشناختی نوین را نخواهد داشت. در این مقاله به مسئله سادگی دستور نیز توجهی نشده است. از جمله مبتدایی که را نمی‌گیرد با مبتدای اولیه، که در واقع فاعل جمله است، برابر قلمداد شده است. این امر نه تنها با شم زبانی هماهنگی ندارد، بلکه نوعی ابهام و عدم صراحت می‌آفریند که از سادگی دستور می‌کاهد.

مسئله دوگانگی يك فرایند نحوی، چون اجباری و اختیاری بودن فك اضافه نیز با اصول ساده و دقیق بودن دستور زبان مغایرت دارد. عدم ارائه توصیف دقیق ساختاری مسائل مربوط به تعداد مبتداها (اولیه و ثانویه) را نیز در پرده ابهام قرار میدهد.

همانطور که قبلاً اشاره شد توصیف‌های کلامی اگرچه در تحلیل دستور لازم هستند، اما اگر در قالب يك نظام نحوی به گونه‌ای دقیق و منظم شکل نگیرند قادر به ارائه دستوری ساده و دقیق نیستند و نمی‌توانند بازتابی از محدودیت‌های ذهنی در فرایند زبان آموزی كودك باشند.

کاربرد را در زبان فارسی اگرچه برای زبان‌شناسان و معلمان زبان همواره مسئله‌انگیز بوده است، اما شواهدی دال بر جامع و کلی بودن قواعد حاکم بر آن وجود دارد. از جمله

۲۳. بر اساس تحلیل (۱۹۹۰) این نگارنده، کافی است كودك فرا بگیرد که NP+râ در جایگاه نحوی بنیادی قرار ندارد و دارای دو ویژگی «مشخص» و «مفعولی» نیز می‌باشد. یادگیری این قاعده بر اساس دسته‌ای از اصول و شرایط نحوی حاکم بر دستور جهانی (شرایط حاکم بر حالت بخشی، مرجع‌گزینی، حوزه حاکمیت) و نیز ویژگیهای جهانی کلامی (مبتدا، تقابل، Focus و غیره) استوار است.

اینکه سخنگویان هر زبان هنگامی که از زبان خود و دیگر سخنگویان آن دور می‌افتند در مورد کاربرد دسته‌ای از ویژگیهای زبانی دچار اشتباه میشوند. مثلاً هر باید با اسم مفرد همراه باشد درحالیکه ساختی چون *هرگونه کتاب‌ها، بجای هرگونه کتاب و امثال آن در گفتار فارسی زبانان دور از وطن فراوان دیده میشود.^{۲۴} از ویژگیهای عمده این اشتباهات این است که یا جنبه خاص واژگانی دارند و یا سبکی و انتخابی هستند و بطور خلاصه از قواعدی که بر اصول و پایه‌های دستور جهانی استوار باشد پیروی نمی‌کنند. تا آنجا که من ناظر بوده‌ام هرگز فارسی زبانی را مشاهده نکرده‌ام که در مورد کاربرد را اشتباه کند. به بیان دیگر، اشتباه در مورد را اشتباهی است که حکایت از «خارجی» بودن گوینده آن مینماید.

دکتر دبیرمقدم با بررسی تحلیل‌های پیشین از خواننده را با منابع مربوط به این پدیده آشنا میسازد که این امر از ویژگیهای مثبت مقاله او است، اما در بازگفتن تحلیل‌های موجود گاهی دقت کافی بکار نبسته است، چنانکه در بخش (۳) به پاره‌ای از این موارد اشاره شد. علیرغم نارسایی‌هایی که در مقاله او دیده میشود و در این نقد از آنها بحث شد این مقاله اثری است ارزنده که نشانگر گرایش نویسنده به پژوهشی تحلیلی و گسترده در مورد یک پدیده زبانی است.

کتابنامه

- Chomsky, N., 1965, *Aspects of the Theory of Syntax*, the MIT Press.
 ——— 1981, *Lectures on Government and Binding*, Foris Press.
 ——— 1986, *Barriers*, The MIT Press.
 Fillmore, C., 1968, «The Case for Case», in E. Bach and R.T. Harms (eds), *Universals in Linguistic Theory*, Holt-Rinhart and Winston.
 Hashemipour, P., 1989, *Pronominalization and Control in Modern Persian*, PhD dissertation, University of California, San Diego
 Jaeggli, O., 1982, *Topics in Romance Syntax*, Foris Press, Dordrecht.
 Karimi, S., 1987, «Compound Verbs in Persian», in *Linguistics Working Papers*, University of Washington, Seattle.
 ——— 1989 *Aspects of Persian Syntax Specificity and the Theory of Grammar*, PhD.

۲۴. این چنین اشتباهات در زبان ایرانیان مقیم خارج، حتی در تبلیغات تلویزیونی و رادیویی آنها که قاعدتاً باید حساب شده و دقیق باشد، فراوان دیده میشود. این امر در مورد سخنگویان زبان‌های دیگر نیز صحت دارد. از جمله آلمانی‌هایی که سالها خارج از آلمان زندگی کرده‌اند به آسانی در کاربرد ویژگی‌هایی که جنبه واژگانی دارد، از جمله کاربرد حرف تعریف مناسب، دچار اشتباه میشوند.

- dissertation, University of Washington.
- 1990 «Obliqueness, Specificity, and Discourse functions: A Story of Râ in Persian» in *Linguistic Analysis*, Vol 20, No. 3 & 4.
- (forthcoming) a chapter on «Persian Word Order and the DP-Hypothesis», to appear in J. Emonds (ed) *Generative Studies in Persian Syntax and Morphology*.
- Lazard, G., 1982, «Le morphème râ en persan et les relations actancielles», *Bulletin de la Société de Linguistique de Paris*, 73-1.
- Lasnik, H., & J. Uriagereka, 1990, *A Course in GB Syntax*, The MIT Press.
- Peterson, D.J., 1974, *Noun Phrase Specificity*, PhD. dissertation, University of Michigan.
- Radford, A., 1988, *Transformational Grammar*, Cambridge University Press.
- Rizzi, L., 1982, *Issues in Italian Syntax*, Foris Press, Dordrecht.
- Soheili- Isfahani, A., 1976, *Noun Phrase Complementation in Persian*, PhD dissertation, University of Illinois, Urbana.
- Windfuhr, G.L., 1979, *Trends in Linguistics, Persian Grammar: History and States of Its Study*, Mouton, The Hague, and New York.
- 1987, «Persian», in B. Comrie (ed.), *The World's Major Languages*, Croom Helm, London.

حاجنی، عبدالخلیل، ۱۳۵۸، «فعل لازم و 'را' در زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلّم، شماره ۵.

شدهیسا، سیروس، ۱۳۶۸، «داستان يك روح»، کیهان فرهنگی، سال ششم.

صادقی، علی اشرف، ۱۳۴۹، «را در زبان فارسی امروز»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۹۳. کریمی، سیمین، ۱۳۷۱، «زبان و سبک در آثار هدایت»، ایران نامه، شماره مخصوص هدایت، سال دهم، شماره سوم.

لقمان

نشریه مرکز نشر دانشگاهی به زبان فرانسه

سال هشتم، شماره دوم، منتشر شد

- شبهای ایرانی (جواد حدیدی)
- از قزوین تا سانفرانسیسکو... (نصرالله پورجوادی)
- ایران از نگاه بارتلمی در بلو (دومینیک تراپی)
- جنبه‌های التقاطی آیین مانی (پاتریک اریار)
- تأملاتی درباره جوهر هنر ایرانی (اکبر تجویدی)
- ملاحظاتی درباره «مراغه‌ایهای» الموت (نصرالله عسگری)
- کتاب‌شناسی و اخبار